



این مقاله نگاهی است، به تصحیح و شرح منطق الطیر، اثر فریدالدین عطار نیشابوری که به قلم دکتر کاظم دزفولیان در سال ۱۳۷۸ از سوی انتشارات طلایه به بازار کتاب و ادب‌دوستان عرضه شده است، باشد که مورد قبول اهل تحقیق و ادب قرار گیرد. گفتنی است به رغم زحمات فراوان و ارزنده مؤلف، کاستیهایی اعم از غلطهای نوشتاری و مغایرت شماره ابیات با شماره صفحات شرح و توضیح، در کتاب به چشم می‌خورد که قطعاً در چاپهای بعدی برطرف خواهد شد.

۱- چون نیم من مرد او این جایگاه

یوسف خود باز می‌جویم ز چاه

● دکتر دزفولیان، یوسف خود را در چاه جستن؛ کنایه از تحمل رنج زیاد به امید مزد اندک است.

(صفحه ۳۳۷)

■ به نظر می‌رسد که مفهوم کنایی مصراع دوم غلط است، زیرا مزد اندک به یوسف باز می‌گردد که صحیح نمی‌نماید، لذا با توجه به ابیات قبل که «صعوه» ناتوانی خود را از وصال به سیمرغ بیان می‌کند: گر نهم من روی سوی درگهش

یا بمیرم یا بسوزم در رهش

و...

می‌توان بیت را این‌گونه معنی کرد: چون توان رسیدن (وصال)

سیمرغ در من نیست، بنابراین در همین جا به دنبال یوسف خود می‌گردم که گرفتار چاه است. لازم به یادآوری است که یوسف استعاره از حقیقت، و چاه استعاره از زندان نفس است. به کنایه اینکه در همین جا با مبارزه نفس، به حقیقت دست می‌یابم، دقیقاً به مصداق این بیت از نظامی در مخزن الاسرار، که در خلوت دل و با مشاهده خواجه دل در عالم شهود می‌گوید:

روزی از این مصر زلیخا پناه

یوسفی کرد و برون شد ز چاه

۲- چون صبا از زلف او مشکین شدی

روم از آن هندو صفت پُرچین شدی

● دکتر دزفولیان: هندو صفت: استعاره از زلف سیاه است.

وقتی باد صبا به زلف مشکین و خوشبوی او می‌وزید، تمام شهر روم را موجی از بوی خوش زلفهایش فرا می‌گرفت. البته می‌توان روم را استعاره از چهره و صورت سفید دختر ترسا گرفت که در این صورت معنی بیت چنین می‌شود:

وقتی باد صبا بر زلف خوشبوی دختر ترسا می‌وزید، موی سیاه او بر چهره سفیدش افشان می‌شد.

(صفحه ۳۵۲-۳۵۳)

■ نکته قابل تأمل در معنی ذکر شده بیت، مربوط به ایهام

● منطق الطیر

کامران ربانی نمت سزا

● انتشارات طلایه، چاپ اول، ۱۳۷۸



۲. پر از چین و شکن، یعنی صورت سفید او پر از چین و شکن زلف سیاه می‌شد. یعنی زلفهای سیاه و پر از چین و شکن (مجعد) او در تمام صورت سفید او افشان می‌گشت. لازم به ذکر است، اگر روم را استعاره از چهره و صورت سفید بدانیم، آنگاه توضیح این مطلب که شاعر صورت سفید دختر ترسا را به شکل انسانی مجسم کرده (استعاره مکنیه) که از زلفهای خوشبوی افشان شده احساس خشم یا حسادت می‌کرد، خیلی غریب نخواهد بود. به کنایه‌ای پوشیده اینکه: چهره سفید دختر ترسا از افشان شدن زلف بر روی خود (پنهان ماندن) احساس خشم و یا حسادت می‌کرد.

۳- چون نظر بر روی عشاق اوفکند

جان به دست غمزه با طاق اوفکند

● دکتر دزفولیان: به طاق افکندن: کنایه از کشتن، مشرف به موت کردن. جان به دست غمزه با طاق اوفکند: با غمزه و عشوه خود عاشقان را می‌گشت و مشرف به موت می‌کرد.

(صفحه ۳۵۳)

■ باتوجه به ابیات قبل و بعد که ابروی معشوق را به طاق (کمان) تشبیه کرده است:

هر دو چشمش فتنه عشاق بود

هر دو ابرویش به خوبی طاق بود

موجود در «پُرچین» است که اشاره‌ای به آن نشده است، در حالی که برداشتهای ایهامی زیر از آن به سهولت امکان‌پذیر است:

۱. به معنی خشم، یعنی روم را به قرینه پرچین شدن، مجاز دانسته (مردم شهر روم) به علاقه حال و محل (مجاز به غیرهماندی، مُرسل) و شعر را این‌گونه معنی می‌کنیم:

سبب خشم و یا حسادت مردم شهر روم می‌شد. لازم به ذکر است که این واژه در معنای خشم اصولاً با واژه پیشانی همراه است، مثل این بیت از صنائب تبریزی:

پیشانی عفو تو را پرچین نسازد جرم ما

آینه کی برهم خورد از زشتی تمثالها

ابرویش بر ماه طاقی بسته بود

مردمی بر طاق او بنشسته بود
جان عاشقان را می گرفت (عاشقان را می گشت) و یا با عشوه و
ابروی چون کمان، عاشقان خود را می گشت، به کنایه، شیفته و شیدای
خود می کرد. لازم به توضیح است، که غمزه و طاق (ابروی کمانی)
استعاره مکنیه بوده، یعنی شاعر، غمزه و طاق را به شکل انسانی در
پیش چشم داشته که عاشقان را می کشتند.

۴- روز کو تاناله و زاری کنم

هوش کو تا ساز هوشیاری کنم
● باتوجه به اینکه در نسخه های (م و گ) «زور» ضبط است، اما
دکتر دزفولیان «روز» را ترجیح داده، و ضبط بیت را به شکل فوق
پسندیده اند. تذکر دو نکته اساسی بسیار ضروری است:
۱- باتوجه به واژه هوش در مصراع دوم «زور» صحیح تر
می نماید، زیرا نوعی تقابلی را نشان می دهد.
۲- اصولاً در باورهای شاعرانه روز برای زاری کردن نیست، بلکه
این شب است که در این بخش، از جایگاه ویژه ای برخوردار است.

۵- عشق من چون سرسری نیست ای نگار

یا سرم از تن بپر یا سر در آر
● دکتر دزفولیان: سر در آوردن: قبول کردن، پذیرفتن.
(صفحه ۳۵۵)
● سر در آوردن از کاری به مفهوم فهمیدن و متوجه شدن است
نه پذیرفتن و قبول کردن. اگرچه در معنای نهایی مفهوم کنایی این
گونه می طلبد، اما در بادی امر هرگز تداعی گر چنین ذهنیتی نیست.
مثل: من از کار یا سخن او سر در نمی آورم. لازم به ذکر است که «سر
در آر» از ایهام نیز برخوردار است، یعنی می تواند به معنای خودی یا
حضور نشان ده (عشقی از خود بروز ده) هم باشد، که در این
صورت نیز معنی بیت کاملاً روشن و صریح است.

۶- هر شبی بر جان کمین سازی کنم

بر سر کوی تو جانبازی کنم
● دکتر دزفولیان: هر شب با دلی فارغ از همه چیز و همه کس بر
سر کوی تو جانبازی می کنم.
(صفحه ۳۵۵)
● به نظر می رسد «هر شب بر جان کمین سازی کردن» معنایی
جز فراغت از همه چیز و همه کس می طلبد. یعنی خطاب عاشق به
معشوق این است که: هر شب در راه عشق تو کمین بر جان خود
می سازم. به کنایه اینکه: هر شب جانم را در راه عشق تو به خطر
می اندازم.

۷- هر دم از نوعی دگر اندازیم

در سر اندازی به سر اندازیم
● دکتر دزفولیان: در سر انداختن: سرافکنندگی، واله و شیدا کردن،
شیفته کردن.
به سر اندازیم: مرا با سر به زمین می اندازی. اندازیم: اندازی مرا،
مرا اندازه می گیری و می سنجی، مرا محک می زنی.
(صفحه ۳۵۷)

● اولاً «سر اندازی» یا «سرافکنندگی» به معنی کنایی فرمانبری،
سرافکنندگی و یا شیدایی است نه «در سر انداختن»، زیرا در سر انداختن،
کنایه از فکری را در کسی به وجود آوردن و یا تحریک و تشویق کردن

کسی است مثل: او این فکر را در سرم انداخت. ثانیاً، «اندازیم» در
مصراع اول را می توان به معنای شکست و سرافکنندگی در نظر
گرفت و مصراع را این گونه معنی کرد: هر لحظه به نوعی سبب
شکست، یا سرافکنندگی من می شوی. برای مصراع دوم نیز باتوجه به
ایهام موجود در مصراع می توان دو معنی زیر را نوشت:

۱- باتوجه به محور عمودی شعری یعنی: عشق را به سرم می اندازی
(حال و هوای عشق را در سرم به وجود می آوری) و آنگاه مرا با سر
می اندازی. به کنایه سبب شکست من می شوی.

۲- آنگاه که می خواهم سرم را فدای تو کنم، به کنایه در اوج
عاشقی، یا فرمانبری و اطاعت از تو هستم. مرا با سر می اندازی (سبب
شکست من می شوی).

تذکر: در فرهنگ دهخدا، ذیل «سر انداز» بیٹی ذکر شده، که مؤید
نظر ما در مفهوم کنایی «سر اندازی» یا «سرافکنندگی» است:
من کمر بسته ام به دمسازی

از تو تیغ و ز من سر اندازی
۸- گه ز آهش پرده گردون بسوخت
گه ز حسرت بر تن او خون بسوخت
● دکتر دزفولیان: خون بسوخت: خونش داغ شد.
(صفحه ۳۶۱)

● خون بر تن سوختن کنایه از داغ شدن خون در معنای معمول
و عادی نیست، بلکه به کنایه نشان از نهایت و شدت وحشت، یا
شگفتی است. مثل: اتفاق به گونه ای بود که خون آدم می سوخت.
گفتنی است اصطلاح کنایی «سوختن خون» در شرق گیلان کاملاً
مرسوم و متداول است و مردم آن خطه در مقابل بسیاری از اتفاقات
عجیب که سبب وحشت، یا شگفتی است از این اصطلاح کنایی
استفاده می کنند. حال با این توضیحات می توان این عقیده را نیز ابراز
کرد که شاید اصل کلمه در مصراع دوم حیرت بوده و کاتبان به غلط
«حسرت» ثبت کرده اند، اگر چه با واژه «حسرت» نیز مفهوم بیت
کاملاً روشن و صریح است. لازم به ذکر است که اگر معنی داغ شدن
خون را بپذیریم، نباید از مفهوم کنایی آن یعنی، عصبانی شدن،
بی قراری و شدت هیجان غافل بود. دقیقاً به مصداق این شعر از
لغتنامه دهخدا:

خواجه در عروق هفت اندام

خون به جوش آمده به جستن کام
گفتنی است اگر خون را دلیل و سبب زنده بودن انسان بدانیم و
سوختن خون را در معنی نابودی و نیستی آن تلقی کنیم، این برداشت
را هم می توان داشت که: گاهی از حسرت خون در بدن او
می سوخت، یعنی آثار زندگی در او نبود و به مرده ای می مانست.

۹- ما خریداری به تو بفروختیم

ما وفاداری ز تو آموختیم
● دکتر دزفولیان: ما خریداری به تو بفروختیم: من خریدار و
دوستدار تو بودم، ولی آن را رها کردم، چون خودت نخواستی و مرا از
دست دادی.

(صفحه ۳۸۳)
● باتوجه به کل داستان که مرغی خوش آواز سبب غفلت عابد
از حق می شود، همچنین با در نظر داشتن آیات:
سالها از شوق من می سوختی

تا به مرغی آخرم بفروختی
من تو را بخریده و آموخته
تو ز نااهلی مرا بفروخته

می توان مصراع اول را با توجه به معنای مجازی فعل «بفروختیم» (ارزانی داشتیم، بخشیدیم) این گونه معنی کرد: ما حس خریداری (به دست آوردن) را به تو ارزانی داشتیم، نه فروختن و از دست دادن را. به کنایه اینکه، حس عشق و ورزی را به تو ارزانی داشتیم، نه از دست دادن آن را. گفتمی است که از طنز گونگی و مفهوم کنایه مصراع دوم نیز نباید غافل بود، یعنی شاعر به کنایه ای پوشیده می گوید که: تو در عشق وفادار نبودی. لازم به ذکر است که بیت را از دیدگاهی دیگر نیز می توان مورد بررسی قرار داد، یعنی با توجه به قرآن (سوره بقره، آیه ۸۶):

اُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَا لَهُمْ يَنْصُرُوْنَ.

«اینان همان کسانی که زندگانی (زودگذر) دنیا را خریده و ملک ابدی آخرت را فروختند، پس در آخرت عذاب آنها هیچ تخفیف نیابد و هیچ کس آنان را یاری نخواهد کرد.»
می توان این عقیده را نیز ابراز کرد که: ما حس خریداری (تعلقات دنیایی) را به تو واگذار کردیم و خود از همه تعلقات چشم پوشی کردیم.

۱۰- عود می سوخت آن یکی غافل بسی

آه می زد از خوشی آنجا کسی

مرد را گفت آن عزیز نامدار

تا تو گویی آه سوخت این عودزار

● دکتر دزفولیان: عود: درختی است از تیره پروانه واران که اصل آن از هندوستان و هندوچین است، از سوختن چوب آن بوی خوشی متصاعد می شود، به هر چوب خوشبو نیز عود می گویند.
تا: مبادا، زینهار

(صفحه ۳۸۶)

■ شعر معنی نشده، در حالی که نکات قابل تأمل در دو بیت به چشم می خورد و جای آن بود که برای روشننگری خواننده توضیح کاملی ارائه می شد که متأسفانه هیچ توضیحی داده نشده است.
اولاً: مصراع اول از بیت اول دارای ابهام است، یعنی «غافل بسی» در سه شکل زیر می تواند مورد توجه قرار گیرد: ۱. غافلی عود بسیار می سوخت ۲. مرد بسیار غافلی عود می سوخت ۳. کسی بسیار بی توجه و غافل عود را می سوخت (می سوزاند).

ثانیاً: به نظر می رسد «آه» در مصراع دوم از همین بیت که از سر خوشی است خیلی منطقی نمی نماید، زیرا آه همیشه نشان غم و اندوه است و با خوشی ارتباطی ندارد، لذا به نظر می رسد که ضبط «آخ» در نسخه های (م و گ) درست است (بیان لذت) مثل: «آخ جان» که کاربرد زیادی هم دارد.

ثالثاً: «تا» به معنی زینهار و مبادا تردیدانگیز می نماید و در این صورت رابطه معنایی منطقی برای مصراع وجود ندارد و اصولاً بعد از «تا» به این مفهوم یعنی: (مبادا و زینهار)، فعل ذکر شده منفی است، مثل این شعر از رودکی:

به روز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری

بسا کسا که به روز تو آرزومند است

و یا این ابیات از حافظ:

۱- حافظا، ترک جهان گفتن طریق خوشدلی ست

تا نپنداری که احوال جهان داران خوشست

۲- در ره عشق از آن سوی فنا صد خطر است

تا نگویی که چو عمرم بسر آمد، رستم

در مصراع چهارم نیز همان «آخ» درست است و «تا» در معنای

همین نیز غلط نمی نماید. لازم به ذکر است که «عودزار» را با دو شکل ابهامی زیر می توان در نظر گرفت:

۱- به صورت ترکیب وصفی

۲- زار، قید حالت برای عود

حال با این توضیحات شعر را می توان این گونه معنی کرد:

کسی عود می سوزاند و کسی هم از خوشی آخ (آخ جان، بیان لذت) می زد (می گفت) به کنایه احساس خوشی و لذت می کرد و آن عزیز نامدار به مرد گفت همین که آخ (آخ جان، بیان لذت) از زبان تو جاری شود عود هم سوخته است، یعنی لذت تو به اندازه زمانی همان آخ گفتن بیشتر نخواهد بود. به کنایه اینکه خوشحال به این لذت مباش که بسیار زودگذر است. منظور از لذت بردن از سوختن عود برای بوی خوش آن است. گفتمی است که اگر «آه» در مصراع چهارم «آخ» و «گویی» به شکل منفی «نگویی» باشد، آنگاه «تا» به معنای زینهار و مبادا صحیح و معنی آن نیز با توجه به توضیحات کاملاً روشن است.

۱۱- رشته بگسست آن شه و گفت این زمان

سر دهید این بی ادب را در جهان

● دکتر دزفولیان: سر دهید: رها کنید، آواره کنید. رشته بگسست:

ریسمان و قلاده گردنش را باز کرد.

(صفحه ۳۸۸)

■ اگر چه معنای بیت روشن است و مفهوم مجازی ذکر شده برای فعل «سر دهید» در این شعر غیر متعارف نمی نماید، ولی اشاره به نکته ای خالی از لطف نیست. در زبان (لهجه) گیلکی شرق استان، سر دادن کسی به جایی، به معنای روانه کردن، از پی کاری فرستادن است، مثل: فلان سر دادم. یعنی فلانی را روانه یا راهی کردم.

۱۲- بکشمش و آنگه به خونش در کشم

گرد عالم سرنگوش در کشم

● دکتر دزفولیان: من عاشق پاکباز و حقیقی خود را می کشم،

سپس به او رنج و عذاب می دهم و او را در سرتاسر عالم، سرگردان و آواره می کنم.

(صفحه ۴۰۶)

■ گفتمی است که بکشمش با توجه به «به خونش در کشم» به معنی مجذوب کردن، شیفته کردن (به کسر ک) است، نه کشتن زیرا در یک مصراع دوبار عاشق کشته نمی شود و این از شاعر بزرگی چون عطار، بعید می نماید. همچنین به خون در کشیدن انسانی کشته شده که خود به خون در کشیده شده است، منطقی به نظر نمی رسد. در ضمن بین آوارگی و انسان مرده نیز نمی توان ارتباطی، منطقی برقرار کرد. حال با این توضیحات می توان بیت را این گونه معنی کرد: ابتدا، او (عاشقم را) را به سوی خود می کشم (مجذوب و شیفته خود می کنم) آنگاه او را سرگردان و سرگشته عالم نموده سپس او را می کشم. به کنایه اینکه عاشق پس از تحمل مصائب و آوارگیها موفق به وصال معشوق می شود.

۱۳- و آنکه او انصاف بدهد آشکار

از ریا کم خالی افتد یاد دار

● دکتر دزفولیان: ولی کسی که آشکارا انصاف دهد، یعنی انصاف و عدل

و داد را آشکار کند و به اصطلاح آن را به رخ مردم بکشد، این خود نوعی ریا و تزویر محسوب می شود.

(صفحه ۴۱۳)

■ اگرچه در نگاه کلی معنای ارائه شده بیت صحیح است، اما دقت لازم و کافی در معنی مذکور صورت نگرفته که ذکر می‌شود: به یاد داشته باش، آن کسی که آشکارا انصاف می‌دهد، کمتر انصاف او خالی (به دور) از ریا است، یعنی اصولاً ریبایی را با خود به همراه دارد. اگر خالی را با «ی» نکره، به معنی نشان و کم خالی را به صورت ترکیب وصفی مقلوب خالی کم در نظر بگیریم، آنگاه این معنی ابهامی نیز به دور از ذهن نیست:

بدان که نشان کمی از ریا هم در او هست.

۱۵- گرچه یوسف را چنان بفروختند

بر خود آن ساعت جهان بفروختند

● دکتر دزفولیان: برخود آن ساعت جهان بفروختند: در آن لحظه از خجالت آب شدند، خیلی شرمنده و شرمسار شدند.

(صفحه ۴۱۶)

■ با توجه به ابهام موجود در مصراع دوم، دو برداشت زیر از شعر غیرممکن نیست:

۱. در آن لحظه دنیایی از ارزشها را فروختند (از دست دادند)

۲. در آن لحظه احساس می‌کردند که کاری، یا معامله‌ای، بس بزرگ



۱۴- نستندند انصاف مردان از کسی

لیک خود می‌داده‌اند از خود بسی

● دکتر دزفولیان: مردان مرد، عاشقان حقیقی نه تنها انصاف را از کسی باز پس نمی‌گیرند، بلکه بسیار انصاف هم می‌بخشند.

(صفحه ۴۱۳)

■ نکته‌ای ظریف در معنای بیت قابل تأمل است که بدان توجه نشده است. با در نظر داشتن معنی ارائه شده، قطعاً نظر دکتر با ذکر فعل باز پس نمی‌گیرند، این است که مردان مرد، انصافی را که در حق کسی کرده‌اند، هرگز پس نمی‌گیرند. اما نکته در همین جاست و باید گفت که بیت به رغم سادگی و روشنی، معنای دیگری می‌طلبد، یعنی: مردان مرد، عاشقان حقیقی هرگز از کسی انصاف نگرفتند (از سوی کسی، انصاف در حق خود را نپذیرفتند) نه اینکه انصاف کرده را پس نمی‌گیرند.

در ضمن دو فعل نستندند (ماضی ساده، سوم شخص جمع) و می‌داده‌اند (ماضی نقلی، سوم شخص جمع) در معنای مذکور به شکل مضارع آمده که تنها در مفهوم کنایی امکان‌پذیر است که بی‌شک نظر دکتر نیز همین بوده است.

و ارزشمند انجام داده‌اند، که با در نظر داشتن بیت بعد یعنی:

چون به چاه افکندش کردند ساز

جمله در چاه بلا ماندند باز

معنی اول صحیح‌تر است.

۱۶- گفت اگر این گلخنی امشب ز من

عذر خواهد من سرش برم ز تن

● دکتر دزفولیان: گلخنی: منسوب به گلخن، مرد گلخن تاب، مسئول گلخن. محمود گفت اگر این مرد گلخنی از من عذرخواهی کند، سرش را از تن جدا خواهم کرد.

(صفحه ۴۲۲)

■ عذر کسی را خواستن با عذرخواهی کردن از کسی دو مقوله جداگانه است که به آن توجه نشده است. در این بیت منظور شاعر این است که پادشاه گفت: اگر این گلخنی عذر مرا بخواهد، به کنایه اینکه جوابم کند، مطابق میل و خواسته‌ام رفتار نکند، سرش را از تن

جدا خواهم کرد وگرنه هیچ کس در مقابلِ عذرخواهیِ کسی، سرش را از تن او جدا نمی‌کند.

۱۷- چند جویی دیگران را عیب باز

آن خود یک ره، بجوی از جیب باز

● دکتر دزفولیان: آن خود یک ره بجوی از جیب باز؛ یعنی عیب خودت را در خودت بجوی.

(صفحه ۴۳۲)

■ اگر چه بیت ساده و معنای آن بسیار روشن است، اما مفهوم ذکر شده برای مصراع دوم کامل به نظر نمی‌رسد، زیرا اگر بر اساس فرهنگ معین، جیب را به معنای گریبان و یخه در نظر بگیریم، قطعاً مفهوم این مصراع به دو شکل زیر خواهد بود:

۱- یک بار هم از سر تا پایین خود نظر کن (به خود توجه کن) تا ببینی که تو هم انسان کاملی نیستی و از عیب برخورداری.

۲- از جیب بازجستن عیب را در معنی کنایه تفکر در نظر بگیریم مثل: این جمله از گلستان سعدی: (... سر در جیب تفکر فرو برده بود) و مصراع را این گونه معنی کنیم: یک بار به تفکر بنشین تا ببینی که تو هم عاری از عیب نیستی، یا: یک بار هم از روی تفکر در جست و جوی عیب خود باش.

۱۸- گر بیندازند سر از تن مرا

نیست غم چون هست این گردن مرا

من همی دانم که آدم خاک نیست

سر نهم تا سر بیتم پاک نیست

● دکتر دزفولیان: اگر سر مرا ببرند باکی نیست چون گردن باقی است، یعنی حتی اگر همه وجود من نباشد، باکی نیست چون بالاخره بخشی از وجود من باقی است، بنابراین، من سرم را فدا می‌کنم تا از این راز سر در بیاورم، و باکی از سر دادن ندارم.

(صفحه ۴۴۸)

■ بیت اول غلط معنی شده، زیرا «هست این گردن مرا» باید در معنای کنایه بررسی شود، یعنی اگر سر مرا ببرند، باکی نیست، چون تعهد (وفاداری من به عشق) از بین رفتنی نیست و... مثل: این کار به گردن توست (به عهده و مسئولیت تست) یا: او این کار را به گردن نمی‌گیرد (زیر بار مسئولیت آن نمی‌رود) و...

۱۹- چون نماند هیچ مندیش از کفن

برهنه خود را به آتش در فکن

● دکتر دزفولیان: هیچ مندیش از کفن: حتی در کفن: مباش

(صفحه ۴۹۶)

■ بی هیچ تردیدی مفهوم «مندیش از کفن» به معنای فوق نبوده، بلکه به این معناست که حتی در فکر و یا نگران کفن هم مباش.

۲۰- گر مراد در راه او بودی مقام

شین شعرم سین سرگشتی مدام

(بیت ۴۵۲۵)

■ بیت معنی نشده، در حالی که نیاز به شرح و توضیح مفصلی دارد. حال اگر مقام را با توجه به فرهنگ معین، در شکل ایهامی آن در نظر بگیریم، چهار برداشت زیر از مصراع اول به سهولت امکان پذیر خواهد بود:

۱- به معنی محل و مکان، یعنی اگر در راه او (معشوق) از جا و مکانی برخوردار بودم، به کنایه، امکان حضور در حریم او را داشتم.

۲- به معنی منزلت، یعنی اگر در راه او از منزلتی برخوردار بودم.

۳- به معنی مرتبتی از مراتب سلوک، یعنی اگر در راه او به این مرتبت از سلوک می‌رسیدم.

۴- به معنی آواز، (از دوازده قسم آواز اولی را مقام گویند...) یعنی اگر در راه او آوازی (آواز عشق) سر می‌دادم، به کنایه، گامی در راه عشق او برمی‌داشتم، همواره شین شعر من به سین سر یعنی «سعر» مبدل می‌شد، که این مصراع نیز در شکل‌های ایهامی زیر کاملاً قابل بحث و بررسی است:

۱- با توجه به فرهنگ معین که شعر جمع اسعار و به معنای نرخ و گرانی قیمت است می‌توان مصراع دوم را این گونه معنی کرد، همواره شعرم از ارزش بالایی برخوردار بود.

۲- اگر با توجه به همین فرهنگ، «شین» را با فتح ش و سکون ی و ن در معنی عیب و زشتی تلفظ کنیم و «سین» را به معنی سید و رسول بدانیم و سر را هم مجازاً به معنی انسان (علاقه جزء به کل) در نظر بگیریم، آنگاه می‌توان این معنی را نیز ارائه کرد:

همواره عیب و زشتی از شعرم دور، و شعر من چون رسولی (هدایت کننده‌ای) برای انسان یا انسانها می‌شد و یا اینکه با در نظر داشتن شعر به معنای نرخ و گرانی قیمت می‌توان گفت که:

همواره عیب و زشتی از شعرم دور و شعر من ارزشمند می‌شد. به نظر می‌رسد که سر را در معنی مجازی فکر (علاقه حال و محل) نیز می‌توان در نظر گرفت و مصراع را با توجه به معنای سین (رسول) این گونه معنی کرد:

همواره شعرم چون رسولی فکر و اندیشه‌ام را هدایت می‌کرد و کلام آخر اینکه سر را در معنی مجازی وجود (علاقه جزء به کل) با در نظر داشتن شعر به معنای نرخ و گرانی قیمت در نظر گرفت و گفت که: همواره شعرم سبب ارزش وجودی (سرافرازی) من می‌شد. گفتنی است که معنی دوم از مصراع اول کامل تراست.

۲۱- شیخ بود او در حرم پنجاه سال

با مریدی چهارصد صاحب کمال

(بیت ۱۱۶۰)

■ معنای بیت روشن است و نیاز به هیچ توضیح و تفسیری نیست، اما سخن بر سر تصحیح این بیت و بیت‌هایی از این دست است که این بیت صرفاً به عنوان نمونه ذکر می‌شود، زیرا از این موارد در کتاب کم نیست و ای کاش در تصحیح آثار، رسم بر این بود که پس از تصحیح بیت، توضیحات لازم نیز داده می‌شد تا خواننده دلیل گزینش واژه‌ای بر واژه یا واژه‌های دیگر را می‌فهمید و آنگاه پذیرش یا عدم پذیرش آن با آگاهی بیشتر صورت می‌گرفت و از حدس و گمان آزاردهنده به آرامش یقین دست می‌یافت که متأسفانه این گونه نیست، و اینک نگاهی به بیت:

با توجه به اینکه در نسخه «م»، «اندر» ضبط است، ولی دکتر دزفولیان «در» را ترجیح داده، بیت را به شکل فوق ضبط کرده‌اند، حال سؤال اینجاست که اگر منظور از معنای بیت این است که شیخ پنجاه سال و با چهارصد مرید صاحب کمال در حرم بود، به کنایه عبادتی پنجاه ساله داشت و یا عابدی پنجاه ساله بود، همانا «اندر» شاعرانه تراست و یا حداقل فرقی نمی‌کند و اگر منظور جز این است لااقل توضیح می‌دادند و تفاوت را برای خواننده روشن می‌کردند و همین گونه است ابیات ۲۳۴، ۳۹۲، ۴۹۹ و... که خواننده را با چراهای بسیار روبه‌رو می‌کند، ناگفته نماند که در مواردی فراوان توضیح واژگان و شرح ابیات بسیار عالمانه و هنرمندانه بوده، که از این واقعیت نیز نباید غافل بود.